

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال دوازدهم، شماره سی و پنجم، تابستان ۱۳۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۱۷

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۳/۲۵

صفحات: ۷۹-۱۰۴

تبیین جایگاه دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی

دکتر محمدعلی بصیری*

استادیار عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

فهیمة خوانساری فرد**

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

چکیده

جمهوری اسلامی ایران به عنوان بازیگری منطقه‌ای از ظرفیت‌های تاریخی- فرهنگی بسیاری برای اعمال نفوذ فرهنگی در منطقه قفقاز جنوبی برخوردار است و این مساله می‌تواند بستری برای بهره‌مندی ایران از ابزار نوین دیپلماسی فرهنگی در منطقه در راستای تحقق اهداف سیاست خارجی اش باشد؛ اما وجود موانع داخلی و خارجی در این راستا وقفه ایجاد نموده و باعث شده تا ایران بر اساس آراء والرشتاین از جایگاهی شبه پیرامونی در منطقه پیرامونی قفقاز جنوبی در زمینه فرهنگی برخوردار گردد. سؤال پژوهش چنین است که دلایل ضعف در عملکرد دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی چه می‌باشد؟ فرضیه پژوهش نیز بدین صورت است که جمهوری اسلامی ایران در عین مواجهه بودن با چالش‌های داخلی، به دلیل عملکرد مؤثر سایر بازیگران (چالش خارجی)، در عرصه فرهنگی منطقه به حاشیه رانده شده است. روش مورد استفاده در این پژوهش، روش توصیفی- تحلیلی و تحلیل محتوا با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلید واژگان

دیپلماسی فرهنگی، قفقاز جنوبی، نظام جهانی، مرکز، پیرامون.

* ایمیل: basiri360@ase.ui.ac.ir

** نویسنده مسئول، ایمیل: fkhansarifard@yahoo.com

مقدمه

امروزه عواملی که برآیند آن‌ها در مجموع قدرت یک کشور را تشکیل می‌دهند، با گذشته تفاوت بسیار کرده است. اینک بیش از پیش بر نقش عوامل غیر مادی تشکیل دهنده قدرت تأکید می‌شود و قدرت، خصلتی نرم افزاری یافته است. بر همین اساس، دیپلماسی فرهنگی از جایگاه مهمی در سیاست خارجی کشورها - و از جمله جمهوری اسلامی ایران - برخوردار شده است. در این میان یکی از مناطقی که جایگاه مهمی در سیاست خارجی ایران دارد، منطقه قفقاز جنوبی است که به دلیل پشتوانه تاریخی-تمدنی و فرهنگی مشترک با ایران، محملی برای اعمال مؤثر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیز به شمار می‌رود. اما در کنار ظرفیت‌های موجود در این عرصه، موانع بسیاری نیز وجود دارند که برخی داخلی بوده و ناشی از ضعف مدیریت فرهنگی و موانع قانون گذاری، اداری و اجرایی در سیاست خارجی ایران است (و جای پرداختن به آن‌ها در این مقاله نیست) و برخی از آن‌ها متأثر از مسائل خارجی بوده؛ که در این پژوهش به نقش مرکزی و پررنگ سایر کنشگران در این حوزه به عنوان مهمترین عامل خارجی مؤثر در این زمینه پرداخته شده است.

در این پژوهش تلاش شده تا با بهره‌گیری از تمثیل مرکز- پیرامون در اندیشه والرشتاین، جایگاه دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی مورد بررسی قرار گیرد. ایمانوئل والرشتاین^۱ هرچند متأثر از مارکسیسم بوده و در حوزه اقتصادی نظریه پردازی کرده است؛ اما در نزد وی فرهنگ نقشی زیربنایی داشته و از نظریه نظام جهانی وی به عنوان یکی از نظریات مطرح در حوزه فرهنگ به ویژه فرهنگ سرمایه‌داری سخن به میان آمده است. در این مقاله سعی شده تا در عین بررسی جایگاه بازیگران مرکزی عرصه فرهنگی قفقاز جنوبی، جایگاه ایران در این عرصه تبیین شود؛ در این راستا با تعیین یک رقیب اصلی برای ایران در عرصه فرهنگی در هریک از جمهوری‌های قفقاز جنوبی، به ارزیابی تأثیر این عامل بر عملکرد دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی پرداخته‌ایم.

بنابراین سؤال پژوهش چنین است که دلایل ضعف در عملکرد دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی چه می‌باشد؟ فرضیه پژوهش نیز بدین صورت است که ایران در

^۱. Immanuel Wallenstein

عین مواجهه بودن با چالش‌های داخلی، به دلیل وجود مانعی خارجی یعنی عملکرد مؤثرتر بازیگرانی مانند آمریکا، روسیه (قدرت‌های مرکزی) و ترکیه (قدرتی شبه پیرامون) و نیز الزاماتی که توسط این بازیگران بر نظام فرهنگی منطقه تحمیل شده، در عرصه فرهنگی منطقه به حاشیه رانده شده است. با توجه به ماهیت موضوع، روش مورد استفاده در این پژوهش، روش توصیفی-تحلیلی و نیز تحلیل محتوا می‌باشد. داده‌های پژوهش نیز از کتاب‌ها، مجلات تخصصی و سایت‌های اینترنتی تخصصی جمع‌آوری شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۱. مبانی نظری

الف. دیپلماسی فرهنگی

دیپلماسی فرهنگی در کنار دیپلماسی رسانه‌ای جزئی از دیپلماسی عمومی است که در کنار سایر مفاهیم هم پوشان به ویژه دیپلماسی عمومی، روابط فرهنگی بین المللی و تبلیغات به کار رفته و با اینکه زیر مجموعه دیپلماسی عمومی محسوب می‌شود، مترادف با آن نیست (Mark, 2009:11). به طور کلی دیپلماسی عمومی شامل اجرای برنامه‌های آموزشی، فرهنگی و ارتباطی به وسیله یک دولت حامی برای تأثیر بر افکار عمومی کشور هدف است تا به وسیله فشار افکار عمومی، رهبران سیاسی در کشور هدف را به تصمیم‌سازی بر حسب اهداف سیاست خارجی دولت حامی وادار کند (Ahadi, 2013:107). دیپلماسی فرهنگی نیز، استفاده از فرهنگ یک دولت در پشتیبانی از اهداف سیاست خارجی و یا دیپلماسی آن و ارتباط یک حکومت با مستمعین^۱ خارجی برای تأثیرگذاری مثبت بر آنهاست (Mark, 2009: 1). میلتون کامینگز^۲ دیپلماسی فرهنگی را این گونه تعریف می‌نماید: «انتقال ایده‌ها، اطلاعات، هنر و سایر جنبه‌های فرهنگ در میان ملت‌ها و مردمانشان به منظور تشویق درک متقابل» (Cummings, 2001: 1). دیپلماسی فرهنگی در قرن نوزدهم از سوی دولت فرانسه ابداع شد. این شیوه دیپلماتیک، مجموعه کوشش‌های یک دولت در زمینه سیاست خارجی است که در کنار استفاده از سایر

^۱ . Audiences

^۲ . Milton Cummings

وسایل ارتباط جمعی برای جلب توجه و علاقه مخاطبان کشورهای دیگر، به طور مستقیم و از طریق امکانات غیر سیاسی در داخل جوامع مختلف در آن ها تأثیر می گذارد. ابزارهای اصلی این نوع دیپلماسی شامل آموزش زبان، مبادلات آموزشی و انواع دیگر تماس های مستقیم فرهنگی اند. هدف دیپلماسی فرهنگی یک کشور در کشورهای دیگر، آماده ساختن جوانان و نخبگان آینده این کشورها برای تکلم به زبان آن کشور و شناخت ادبیات و فرهنگ آن و به عبارت دیگر ایجاد زمینه های لازم برای درک و ارج گذاری بیشتر گزارش ها و تصویرهای انعکاس یافته از سوی وسایل ارتباط جمعی کشورهای انتقال دهنده زبان و ادبیات و فرهنگ پیشرفته است (خرازی محمدوندی، ۱۳۸۸: ۱۰۹). به باور بسیاری از نظریه پردازان روابط بین الملل، دیپلماسی فرهنگی نمونه بارز اعمال قدرت نرم است که به کشورها این امکان را می دهد که در طرف مقابل نفوذ کنند و او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش و ایده ها ترغیب به همکاری کنند (حسن خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

ب. نظریه نظام جهانی

ایمانوئل والرشتاین به عنوان پدر پارادایم نظام جهانی شناخته شده است (Robinson, 2011: 724). شهرت وی در مقام نظریه پرداز روابط بین الملل نتیجه تلاش هایی است که برای مفهوم پردازی دوباره روابط بین الملل در چارچوب استدلال هایش در خصوص سرشت و تاریخ نظام جهانی سرمایه داری نو به عمل آورده است (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۰۳۲). براساس دیدگاه والرشتاین، سرمایه داری در مرحله اول که وی آن را "قرن بلند شانزدهم" (۱۶۴۰-۱۴۵۰) می نامد، ظهور کرده است. اقتصاد جهانی در این قرن، شمال غرب اروپا، کشورهای مسیحی مدیترانه، اروپای مرکزی، منطقه بالتیک، برخی مناطق آمریکا و برخی نواحی تحت محاصره^۱ در آفریقا را شامل می شود (El-Ojeili, 2014: 68). در نظریه نظام جهانی ساختار کلیدی سیستم جهانی سرمایه داری، تقسیم جهان به سه منطقه می باشد. اولین آن، مرکز یا مراکز قدرتمند و توسعه یافته سیستم است شامل اروپای غربی و سپس آمریکا و ژاپن. دوم پیرامون است که مناطقی را در بر می گیرد که به اجبار و از طریق استعمار و یا ابزارهای دیگر مطیع مرکز شده اند

¹. Enclaves

و در سال‌های شکل‌گیری سیستم جهانی سرمایه‌داری شامل آمریکای لاتین، آسیا و اروپای شرقی بوده‌اند. سوم شبه‌پیرامون است که از مناطقی تشکیل شده که سابقاً در مرکز بوده‌اند و در سلسله مراتب به سمت پایین در حال حرکت هستند مانند ایتالیا، روسیه، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و ببرهای آسیا نظیر کره جنوبی و تایوان (Robinson, 2011:729).

والرشتاین بیان می‌کند که: «اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به وسیله یکپارچه کردن یک مجموعه از نظر جغرافیایی گسترده از فرایندهای تولید ساخته شده است که ما این امر را تقسیم کار می‌نامیم» (Wallerstein, 1990: 35). تحلیل نظام‌های جهانی، برتری دولت‌های مرکز را نتیجه مناسبات قدرتی جلوه می‌دهد که از جایگاه راهبردی این دولت‌ها در تقسیم جهانی کار ریشه می‌گیرد. این قدرت شامل توانایی بهره‌کشی از دولت‌های ضعیف‌تر و پیرامونی گاه از طریق دولت‌های نیمه پیرامونی است که نقش قدرت منطقه‌ای را ایفا می‌کنند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۹۸۸). در اصل در نظام جهانی تمامی ساختارها و قواعد و نهادهای سیاسی و اقتصادی در ارتباط با کلیت نظام معنی می‌گیرد و هویت می‌یابد (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۸۹: ۲۶۵) و در این نظام واحد جهانی، دولت‌های پیرامونی نمی‌توانند در راستایی متفاوت با آن چه مرکز بر آنها تحمیل کرده است توسعه یابند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۰۳۵). در واقع در دید والرشتاین سیستم سرمایه‌داری یک سیستم قطب‌بندی شده است (Wallerstein, 1990: 37). والرشتاین بیان می‌کند که: «واقعیت نظام جهانی مدرن یعنی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری این است که یک نظام سلسله مراتبی، نابرابر و قطب‌بندی شده می‌باشد که ساختار سیاسی اش یک سیستم بین‌دولتی است که در آن برخی دولت‌ها آشکارا از دیگران قوی‌تر هستند. در پیشبرد فرایندهای بی‌پایان انباشت سرمایه، دولت‌های قوی‌تر دائماً در حال تحمیل خواسته‌های خود به دولت‌های ضعیف‌تر هستند. این امر امپریالیسم نامیده می‌شود و اصلی در ساختار نظام جهانی است. امپریالیسم بر اساس مأموریت تمدن‌سازی که لزوم اخلاقی و ادار نمودن دیگران به پیروی از هنجارهایی که به واسطه ارزش‌های جهانی تجویز شده‌اند را مسلم فرض نموده، توجیه پذیر بوده است. رخداد عجیبی است که ارزش‌هایی که جهانی نامیده می‌شوند همواره همان‌هایی هستند که توسط قدرت‌های برتر رعایت گردیده‌اند» (Wallerstein, 2004: 510).

باید گفت که والرشتاین علی‌رغم دارا بودن پیشینه مارکسیستی، به فرهنگ به عنوان عنصری

مهم می‌نگرد. در دید وی فرهنگ احتمالاً گسترده‌ترین مفهوم از همه آن دسته مفاهیمی است که در علوم اجتماعی تاریخی به کار رفته‌اند. فرهنگ شامل دامنه بسیار وسیعی از معانی ضمنی می‌شود و در نتیجه، این امر شاید دلیل پیچیدگی بیشتر آن باشد (Wallerstein, 1990: 31). وی در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ‌ها در کشمکش؟ ما که هستیم؟ دیگران که هستند؟» بیان می‌کند که فرهنگ عرصه‌ای برای منازعه است (Wallerstein, 2004: 516) و معتقد است که ساخت‌های متعدد از فرهنگ تبدیل به عرصه‌ای برای منازعه شده است؛ آوردگاهی ایدئولوژیک برای منافع متضاد در درون این سیستم تاریخی (Wallerstein, 1990: 39). همچنین در عرصه سیاست عمومی نیز، گروه‌ها مرتباً بر اساس ارزش‌های متفاوت بنیادین و یا اولویت‌های متفاوت در ارزش‌ها رقابت می‌کنند (Wallerstein, 2004: 509).

والرشتاین در نظام مورد نظر خود فرهنگ را بر عکس مارکس زیربنا معرفی می‌کند و بیان می‌کند که برخی ژئوکالچر را رونمای اقتصاد جهانی توصیف می‌کنند اما من ترجیح می‌دهم آن را زیربنا بدانم. یعنی بخشی که از چشم پنهان است و از این رو ارزیابی آن دشوارتر است؛ اما بخشی است که بدون آن تغذیه دیگر بخش‌ها ممکن نیست (سیمبر و مقیمی، ۱۳۹۴: ۱۸-۱۷). در اصل در نگاه والرشتاین فرهنگ که سیستمی از ایده‌ها در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است، نتیجه تلاش‌های تاریخی جمعی ما برای سازش با تناقضات، ابهامات و پیچیدگی‌های واقعیات اجتماعی-سیاسی چین سیستم ویژه‌ای است (Wallerstein, 1990: 38).

برخی نظریه نظام جهانی را به عنوان پیش‌تاز نظریات جهانی شدن محسوب می‌کنند (Robinson, 2011: 724). والرشتاین در کنار جهانی شدن اقتصاد از جهانی شدن فرهنگ نیز سخن به میان آورده است. وی در مورد اثرات جهانی شدن بیان می‌دارد که «جهانی شدن همه چیز را تغییر داده است: حاکمیت دولت‌ها کاهش یافته، توانایی افراد برای مقاومت در برابر قوانین بازار از بین رفته، توانایی استقلال فرهنگی ما عملاً محو شده و ثبات هویت‌های همه ما به یک سؤال جدی بدل شده است.» (Wallerstein, 2000: 252). وی در مصاحبه‌ای با آناند کومار و فرانک ولز در مورد جایگاه فرهنگ در نظام جهانی مورد نظرش بیان می‌کند که «من این باور را که فرهنگ حوزه‌ای مجزا از اقتصاد و فرایندهای سیاسی است را نمی‌پذیرم» (Kumar and Welz, 2001: 222) و بدین ترتیب اعتقاد خود مبنی بر اینکه در نظام جهانی سرمایه‌داری اقتصاد،

سیاست و فرهنگ با یکدیگر در ارتباط بوده و هیچ یک بر دیگری مقدم نیست را بیان می‌دارد؛ در اصل در هم آمیختگی امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در نظام جهانی سرمایه‌داری مورد تأکید قرار می‌گیرد.

بنابراین باید گفت که فرهنگ در نگاه والرشتاین حوزه‌ای مهم و مؤثر در نظام جهانی است. به همین دلیل است که بسیاری از اندیشمندان نظریه نظام جهانی والرشتاین را جزو نظریات مهم در عرصه فرهنگ و روابط فرهنگی قلمداد نموده‌اند. در نظام جهانی والرشتاین، قدرت‌های مرکزی از توان بالایی برای جهانی کردن ارزش‌ها و فرهنگ خود در جهت پوشاندن تناقضات سیستم سرمایه‌داری برخوردارند و از این طریق به منافع اقتصادی خویش نیز دست می‌یابند. دولت‌های شبه پیرامون نیز اگرچه توانایی رقابت با مرکز را ندارند اما با بهره‌گیری از اختیاراتی که مرکز در اختیارشان می‌نهد می‌توانند در مناطقی از جهان در راستای منافع خود و البته مرکز به اعمال نفوذ بپردازند و در این میان پیرامون تنها محملی برای بهره‌برداری مرکز و شبه پیرامون بوده و توانایی چندانی برای مقابله با نفوذ اقتصادی و فرهنگی قدرت‌های نظام جهانی نخواهد داشت.

۲. دیپلماسی فرهنگی در قفقاز جنوبی: جمهوری اسلامی ایران و رقبا

در این پژوهش بر اساس مطالب ذکر شده و با بهره‌گیری از مدل مرکز-شبه پیرامون-پیرامون والرشتاین و کاربست آن در عرصه فرهنگی، سعی بر تبیین جایگاه دیپلماسی فرهنگی ایران در قفقاز جنوبی خواهیم نمود. در این راستا تلاش شده تا با برجسته کردن نقش یک رقیب اصلی برای ایران در عرصه فرهنگی در هریک از کشورهای قفقاز جنوبی، تأثیر این عامل را بر عملکرد دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بررسی نماییم. بدیهی است که بازیگران و کنشگران متعددی در این عرصه در قفقاز جنوبی فعال می‌باشند، اما در این مقاله تلاش شده تا با تعیین یک قدرت برتر در زمینه فرهنگی هریک از کشورهای منطقه، به ارزیابی جایگاه فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در این کشورها بپردازیم.

در مورد جایگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی باید یادآور شد که جمهوری اسلامی ایران در این منطقه از ابزارهای مؤثری در عرصه فرهنگی برخوردار است که

می‌تواند راهنمای عمل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در استفاده از شیوه‌های نوین با بهره‌گیری از عنصر فرهنگ باشد. ابعاد فرهنگی و هویتی ایران فرهنگی به گونه‌ای است که نوعی وابستگی و قرابت فرهنگی میان ایران و منطقه قفقاز به وضوح قابل مشاهده است. این مفهوم که در چارچوب جغرافیای فرهنگی و بر اساس ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی قابل تبیین است، بر پویایی و مقبولیت فرهنگ و تمدن ایرانی در مناطق همجوار تأکید دارد؛ به گونه‌ای که جلوه‌های فرهنگ ایرانی از قبیل زبان، شعر و ادبیات، هنر، صنعت و معماری را می‌توان در حوزه پیرامونی مشاهده کرد (دهشیری، ۱۳۹۳: ۵۳۰). در واقع دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران در منطقه قفقاز هرچند به اهدافی مانند حمایت از استقلال کشورهای برآمده از فروپاشی شوروی و برقراری امنیت منطقه‌ای و توسعه همکاری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری در بازارهای منطقه نظر دارد، بیش از هر چیز الگوسازی ایرانی-اسلامی را برای این کشورها در نظر دارد (درخشه و غفاری، ۱۳۹۰: ۳۳).

البته علیرغم وجود بسترهای عملکرد مطلوب دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی، عوامل بسیاری وجود دارند که این روند را با چالش مواجه ساخته‌اند. بخشی از این مشکلات در رابطه با موانع داخلی و بخشی از آن‌ها متأثر از شرایط بیرونی است. شاید بتوان مهمترین مانع داخلی را عدم تعریف شفاف از نحوه اجرا و عملکرد دیپلماسی فرهنگی در چارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ابهام قوانین در این حوزه دانست. دیپلماسی فرهنگی به لحاظ قانونگذاری و نظارت، جایگاه مشخصی در دستگاه‌های رسمی ایران ندارد و در حالی که بخشی از سیاست خارجی است، کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی مسائل آن را پیگیری می‌کند که به دلیل نوع نگاه این کمیسیون به روابط فرهنگی، اقدامات آن چندان در راستای برنامه‌های سیاست خارجی نیست. در اصل در حوزه دیپلماسی فرهنگی تعدد مراکز تصمیم‌گیرنده و ناهماهنگی میان این مراکز عملاً مانع اتخاذ تصمیمات و برنامه‌های مؤثر است. حتی در زمینه روابط دانشگاهی نیز فعالیت‌ها و تعاملات عمدتاً به صورت دولتی باقی مانده است (داداندیش و احدی، ۱۳۹۰: ۱۵۸). همچنین ضعف در بازمهندسی ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی، عدم وجود مدیریت فرهنگی منسجم در حوزه دیپلماسی فرهنگی (دهشیری، ۱۳۹۳: ۵۲۲-۵۲۰) و سیاست زدگی امور فرهنگی از جمله چالش‌های داخلی دیگر بر سر راه

عملکرد دیپلماسی فرهنگی ایران به شمار می آیند.

اما در کنار موانع داخلی ذکر شده، آنچه در این پژوهش مهم تلقی شده، موانع بیرونی است که مهمترین آن، نحوه عملکرد رقبای ایران در حوزه فرهنگی منطقه است که بررسی آن بر اساس نظریه والرشترین، نشان از جایگاه مرکزی رقبا و نقش حاشیه ای جمهوری اسلامی ایران در این عرصه دارد. بر همین اساس در ادامه تلاش شده تا با استفاده از تقسیم بندی والرشترین، جایگاه بازیگران مطرح در عرصه دیپلماسی فرهنگی قفقاز جنوبی را تبیین کنیم. در این راستا در کنار بررسی عمق پیوندهای تاریخی و فرهنگی ایران با کشورهای منطقه، به تبیین جایگاه محوری سه بازیگر مطرح در عرصه فرهنگی این کشورها (روسیه، آمریکا و ترکیه) و تأثیر عملکرد آن ها برجایگاه جمهوری اسلامی ایران در این زمینه خواهیم پرداخت. در اصل می توان در جمهوری های ارمنستان، گرجستان و آذربایجان به ترتیب روسیه، آمریکا و ترکیه را به عنوان قدرت های مرکزی در عرصه فرهنگی این کشورها و رقبای اصلی ایران در این عرصه دانست. بسیاری از تحلیل گران معتقدند که آن چه در عرصه سیاست، امنیت، اقتصاد و فرهنگ قفقاز جنوبی نمایان است این است که ارمنستان برای حمایت نگاه به روسیه دارد؛ آذربایجان بسیار به ترکیه نزدیک است و اهداف گرجستان در جهت غرب و آمریکا تثبیت شده است (Boonstra, 2015: 1).

الف. ارمنستان

جمهوری اسلامی ایران و ارمنستان از زمینه های مشترک فرهنگی، تاریخی و تمدنی برخوردار بوده که بستر مناسبی برای همکاری های کنونی و آینده آنان محسوب می گردد (دهشیری، ۱۳۹۳: ۴۳۲)؛ به طوری که در منطقه قفقاز جنوبی، ارمنستان نزدیک ترین روابط را با ایران دارد. بخش اعظم این روابط بر مبنای انزوای دو کشور قرار دارد و به واسطه واقعیت های جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی مشخص می شود. ارمنستان تنها دو مرز آزاد دارد که یکی از آن ها با ایران است. پیوندهای فرهنگی قوی نیز زمینه ساز این پیوند می باشد به طوری که در حدود ۹۰ هزار ارمنی در شهرهای ایران نظیر ارومیه، تبریز و جلفا زندگی می کنند. جمهوری اسلامی ایران چهارمین شریک تجاری ارمنستان است و مبادلات کالا میان دو کشور در سال ۲۰۱۱ به

۲۴۴ میلیون یورو رسیده است (Aaron, 2013: 4-5)؛ همچنین در سال‌های اخیر دو کشور همکاری‌های خود را در زمینه فرهنگ و هنر گسترش داده‌اند (دهشیری، ۱۳۹۳: ۴۳۵). می‌توان گفت که اساس روابط ارمنستان و جمهوری اسلامی ایران بر تاریخ ژئوپولیتیکی مشترک قرار دارد. پس از فروپاشی شوروی، ارمنستان مسیحی و ایران اسلامی بر اساس مذهب از هم جدا نشدند بلکه در مقابل دشمنان مشترک با هم متحد گردیدند. عملکرد حکومت ملی گرای ایلچی بیگ در آذربایجان و نفوذ رو به گسترش آمریکا-اسرائیل-ترکیه در قفقاز جنوبی، ایران را به سمت حمایت از ارمنستان در ابتدای کشمکش قره باغ هدایت نمود. در طول سال‌ها ایران و تهران روابط بسیار محکمی برقرار کرده‌اند (Sadegh-Zadeh, 2008: 3) که عرصه‌های متعدد را شامل می‌شود. پیوندهای تاریخی و فرهنگی دو کشور به گونه‌ای است که می‌تواند ایران را در بهره‌گیری از ابزار دیپلماسی فرهنگی برای رسیدن به اهداف خود در این کشور و منطقه یاری رساند اما عوامل متعددی این فرصت را به چالش کشیده است؛ در حال حاضر فقدان استراتژی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در روابط دو کشور مشاهده می‌شود که به گسترش همکاری‌ها خدشه وارد می‌آورد. همچنین عدم اطلاع رسانی صحیح و شناخت ناکافی مردم و مسئولین دو کشور از توانایی‌های یکدیگر، کاغذبازی‌های اداری و برخی قانون‌گذاری‌های غیر ضروری موجب گردیده که از آن فرصت بهره کافی برده نشود (دهشیری، ۱۳۹۳: ۴۳۸).

اما عاملی که به عنوان چالشی بیرونی تأثیر بسزایی در این زمینه داشته؛ حضور مؤثر فدراسیون روسیه در عرصه‌های مختلف در این کشور است که توانایی به حاشیه راندن سایر کنشگران مطرح مانند ایران را دارا می‌باشد؛ به گونه‌ای که می‌توان روسیه را به دلایل خاص سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و ژئوپولیتیکی مهمترین بازیگر مطرح در ارمنستان دانست. والرشتاین در مورد اهمیت روسیه بیان می‌کند که: «روسیه با توجه به توانایی‌اش در نمایش قدرت خود در دو سوی کوه‌های قفقاز و تنظیم پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوران شوروی میان روسیه و قفقاز بزرگ، به عنوان برجسته‌ترین بازیگر منطقه قفقاز باقی مانده است» (Mankoff, 2012: 9). روسیه در واقع وارث امپراتوری شوروی محسوب می‌شود و در مناطق پیرامونی خویش همچنان قدرتی مسلط به حساب می‌آید. بهره‌مندی این کشور از ابزار

دیپلماسی عمومی و فرهنگی به سال‌های جنگ سرد بازمی‌گردد. دیپلماسی عمومی شوروی فعالانه ایدئولوژی کمونیستی را از طریق تعدادی آژانس‌های بین‌المللی نوین مانند تاس^۱ و ای پی ان^۲ ارتقا می‌بخشید. پس از جنگ سرد نیز روسیه در دهه ۲۰۰۰ به سمت استفاده گسترده تر از پخش بین‌المللی برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی به عنوان ابزار دیپلماسی عمومی حرکت نمود که شکل‌گیری شبکه راشا تودی^۳ در سال ۲۰۰۵ نمونه‌ای از این تلاش‌ها بوده است (Yablokov, 2015: 303).

در واقع به نسبت تبدیل شدن روسیه به قدرتی منطقه‌ای، سیاست‌های مسکو نشان می‌دهد که این کشور خود را به عنوان قطبی از قدرت در زیرسیستم‌های مختلف اروپایی-اوراسیایی می‌نگرد. این مناطق شامل مناطق دریای بالتیک و دریای سیاه، قفقاز و آسیای مرکزی هستند (Bugajski, 2010:3). در بیان اهمیت این مناطق در سیاست خارجی روسیه، مفهوم خارج نزدیک^۴ از سوی استراتژیست‌های این کشور ابداع شده است. مفهوم روسی خارج نزدیک به عنوان منطقه‌ای ویژه از منافع، پس از فروپاشی شوروی مورد تأکید قرار گرفت. در آگوست ۱۹۹۲ یوگنی آمبارتسموف^۵ رئیس کمیته مشترک پارلمانی در امور بین‌الملل و روابط بین‌المللی اقتصادی، با انتقاد از سیاست آندری کوزیرف^۶ وزیر خارجه روسیه بیان داشت که «فدراسیون روسیه باید سیاست خارجی خود را بر اساس دکترینی قرار دهد که تمامی فضای ژئوپولیتیکی اتحاد شوروی سابق را به عنوان حوزه منافع حیاتی مورد شناسایی قرار دهد و باید برای شناسایی این منافع ویژه در چنین فضایی از سوی جامعه بین‌المللی تلاش کند» (Laruelle, 2015: 9). بر همین اساس بود که به تدریج روسیه با ترویج فرهنگ، رسانه و زبان، میراث تاریخی خود را به عنوان قدرتی استعماری در اوراسیا ارتقا بخشید و استراتژی‌هایی را برای ترویج فرهنگ و زبان

^۱. TASS (Telegrafnoe agentstvo Sovetskogo Soiuza)

^۲. APN (Agentstvo pechati Novosti)

^۳. Russia Today (RT)

^۴. Near Abroad

^۵. Yevgeny Ambartsumov

^۶. Andrei Kozyrev

روسی از طریق مراکز فرهنگی در سفارتخانه های روسیه، مراسم های بزرگداشت تاریخی، محافظت از قبور سربازان روسی کشته شده در خارج، برنامه های تبادل از طریق دانشگاه ها و برنامه های درسی مشترک و کمک های مالی و کمک هزینه های تحصیلی برای دانشجویان و متخصصان کشورهای مستقل مشترک المنافع که خواهان تحصیل در روسیه بودند، تدوین نمود (Laruelle, 2015: 11). با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین^۱ توجه به مناطق پیرامونی و استفاده از بسترهای موجود برای بهبود روابط روسیه با خارج نزدیک اهمیت بسیاری یافت. به تدریج و در طول دوره دوم ریاست جمهوری پوتین، شیوه های جدیدی از دیپلماسی عمومی شکل گرفت. پوتین در سال ۲۰۰۶ در سن پترزبورگ اعلام نمود که سال ۲۰۰۷ باید سال زبان روسی باشد. وی بیان داشت که «جهان روسی می تواند و باید همه آنهایی را که زبان و فرهنگ روسی برایشان عزیز است، متحد نماید، چه آنهایی که در روسیه زندگی می کنند و چه آنهایی که بیرون از مرزهای روسیه هستند» (Laruelle, 2015: 13).

در این میان یکی از مناطق خارج نزدیک که از اهمیت بسیاری برای مسکو برخوردار بوده است؛ منطقه قفقاز جنوبی است که در آن ارمنستان به نسبت دو کشور دیگر اهمیت بیشتری داشته و این کشور در سال های پس از استقلال، پای بندی خود از سیاست های مسکو را به بهترین نحو نشان داده است و شاید این امر بیش از هر چیز به الزامات امنیتی این کشور مربوط باشد. در پی فروپاشی شوروی، ارمنستان به تنها متحد نظامی - سیاسی مسکو تبدیل شد؛ در اصل ملاحظات امنیتی، ارمنستان را به سمت برقراری روابط نزدیک با روسیه و سپس سرریز آن به زمینه های دیگر سوق داده است (Kiss, 2014:16-17)، در واقع روسیه شریکی مهم در زمینه های مختلف برای ارمنستان می باشد؛ به ویژه این که ارمنستان در مواجهه با آذربایجان و ترکیه به حمایت های روسیه نیاز داشته و این امر ارمنستان را به روسیه وابسته ساخته و وضعیت مرکز-پیرامون را در روابط دو کشور باعث شده است.

بنابراین هرچند نمی توان روسیه را بر اساس آراء والرشتاین بازیگری مرکزی در نظام جهانی دانست؛ اما چون این کشور وارث امپراتوری شوروی محسوب می شود و از ابزارهای متعددی برای تأثیرگذاری در عرصه داخلی کشورهای منطقه برخوردار است؛ می توان جایگاهی مرکزی

^۱. Vladimir Putin

برای این کشور در عرصه فرهنگی منطقه و به ویژه ارمنستان قائل شد. این مساله باعث شده تا روسیه از همان ابتدا، از توان بالایی برای تضعیف جایگاه سایر کنشگران و از آن جمله ایران در این زمینه برخوردار باشد؛ بنابراین در حالی که ایران یکی از شرکای فعال در دیپلماسی پیچیده قفقاز جنوبی در دهه ۱۹۹۰ محسوب می‌گردید، به تدریج توسعه قدرت روسیه تحت رهبری ولادیمیر پوتین، تهران را به پذیرش محترمانه ادعاهای روسیه در مورد برتری منطقه‌ای سوق داد (Mankoff, 2012: 13)؛ مساله‌ای که در سال‌های بعد به شکل گیری موضوعی به نام «فاکتور روسیه» در سیاست گذاری خارجی ایران- به ویژه نسبت به مناطق پیرامونی روسیه- منجر گردید.

ب. گرجستان

گرجیان با ایرانیان پیوندی دیرین دارند. تشابهات فرهنگ و سنن دو ملت و مناسبات عمیق فرهنگی و ادبی مردمان این دو خطه، پیوند فرهنگ و زبان فارسی و تأثیرگذاری عمیق آن را بر ادبیات و فرهنگ گرجی در پی داشته است (دهشیری، ۱۳۹۳: ۴۳۹). گرجستان تنها کشور قفقاز جنوبی است که ایران در آن هم سفارتخانه و هم کنسولگری دارد و این کشور مقصدی محبوب برای گردشگری ایرانیان است (Paul, 2015: 57). البته باید بیان داشت که گرجستان مرز مشترکی با ایران ندارد و حداقل توسعه روابط با ایران را در میان کشورهای قفقاز جنوبی داشته است (Sadegh-Zadeh, 2008: 5). برای گرجستان ایران در درجه اول به عنوان برگ برنده‌ای در روابط با غرب و روسیه حائز اهمیت است و علیرغم توافق سال ۲۰۱۰ که رژیم ویزا را بین ایران و گرجستان برقرار نمود، پیوندهای سیاسی و اقتصادی میان دو کشور محدود است (Mankoff, 2012: 13). به طور کلی می‌توان گفت که در سال‌های پس از استقلال گرجستان، روابط این کشور با ایران با توجه به نبود مرز مشترک میان دو کشور و نیز سوگیری غربی در سیاست خارجی گرجستان و عوامل دیگر از سیر صعودی برخوردار نبوده است. اما به هر روی این کشور نیز زمانی جزو حوزه تمدنی ایران قرار داشته و علیرغم عدم شباهت در مذهب میان دو کشور ایران و گرجستان، اشتراکات تاریخی-تمدنی و فرهنگی میان دو کشور از دیرباز وجود داشته و همین امر باعث شده تا ایران همواره به گرجستان به عنوان یکی از مقاصد مهم برای بهره

مندی از فرصت های فرهنگی فی مابین و بسط آن به حوزه های دیگر بنگرد. اما شاید بتوان مؤثرترین بازیگر در حوزه دیپلماسی فرهنگی و اعمال قدرت نرم در گرجستان را ایالات متحده آمریکا دانست که از ظرفیت های بسیاری در این حوزه برخوردار است. بر اساس تحلیل اندیشه های والرشتاین، ایالات متحده به عنوان مرکز در درون نظام جهانی قادر است تا به واسطه جهانی کردن فرهنگ و ارزش های خویش، به اعمال قدرت اقتصادی خویش نیز نائل آید؛ در اصل فرهنگ ابزاری برای دستیابی به اهداف اقتصادی مرکز است و در همین راستاست که استفاده از قدرت نرم جایگاهی محوری در سیاست خارجی مرکز می یابد.

بر اساس تحلیل جوزف نای^۱ سه منبع جزو منابع قدرت نرم آمریکا می باشند: فرهنگ، ارزش ها و ابزارها (Ahadi, 2013:110- 113). بهره گیری از صنعت فیلمسازی و اشاعه فیلم ها و سریال های هالیوودی (به طور کلی این گونه اندیشه می شود که کانال های تلویزیونی جهان تحت تسلط سریال های آمریکایی هستند (Arisoy, 2016: 136)، موسیقی غربی، ارائه مدلی مطلوب از سبک زندگی غربی، ایفای نقش حمایت کننده حقوق بشر و آزادی های مدنی، دموکراسی سازی و تعریف مسئولیت برای خود در عرصه تمدن سازی از جمله ابزارهای ایالات متحده در عرصه انتقال ارزش ها و هنجارهای خویش در عرصه جهانی است. همچنین ایالات متحده با داشتن میزان بالایی از منابع در دسترس، طرح جامعی از دیپلماسی عمومی را به منظور مرکز توجه نمودن خود در طول جنگ سرد و پس از آن به پیش برده است. آمریکا استراتژی های بی شماری از دیپلماسی فعالیت های هنرمندانه و فرهنگی را برای نمایش قدرت دیپلماتیک خویش در نقاط مختلفی از جهان به کار برده است. این کشور فعالیت های دیپلماسی عمومی خود را از طریق پنج مؤسسه بنگاه های سخن پراکنی (مانند صدای آمریکا)، وزارت امور خارجه، کاخ سفید، آژانس ایالات متحده برای توسعه بین المللی^۲ و وزارت دفاع به پیش می برد (Kalin, 2011: 15).

بنابراین می توان گفت که دیپلماسی عمومی آمریکا به طور اساسی تک گو باقی مانده است و بر اقتدار بی همتای ارزش ها و هنجارهایی که توسط ایالات متحده پذیرفته شده است، تأکید

^۱. Joseph Nye

^۲. United States Agency For International Development (USAID)

دارد و تکیه دیپلماسی عمومی این کشور بر ارتقای ارزش‌هایش باقی مانده است (Proedrou and Frangonikolopoulos, 2012: 734) و این همان جایگاه مرکزی مدنظر والرشتاین در حوزه اعمال قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی است که در مناطقی از جهان به نحوی تحمیل شده است. باید گفت که از زمان فروپاشی شوروی، آمریکا با توانایی‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی در مناطق تازه استقلال یافته نقش آفرینی نموده و به ویژه بر ساختارها، نظام رفتاری و انگیزشی ملت‌های منطقه غلبه یافت. در منطقه قفقاز این نقش در گرجستان ملموس تر بوده است و یکی از شیوه‌های اعمال قدرت نرم آمریکا در این کشور، حمایت از روند دموکراسی سازی در این کشور بوده است. در اصل در سیاست‌های بین‌المللی آمریکا، دموکراسی سازی جهانی، بحث در مورد اهداف سیاست خارجی اش را مشخص می‌نماید (Grincheva, 2015: 138). این شیوه در گرجستان نیز پس از استقلال پیگیری شد و انقلاب سال ۲۰۰۳ در این کشور در این راستا قابل ارزیابی است. پس از انقلاب رز، گرجستان تقریباً به مرکز تمامی اولویت‌های آمریکا در منطقه تبدیل شد و برنامه ارتقای دموکراسی واشنگتن در قفقاز جنوبی تمرکز بیشتری بر گرجستان نمود (Boonstra, 2015: 11). بنابراین آمریکا بازیگر مرکزی در حوزه فرهنگی گرجستان است و با توجه به تنش مداوم در روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی و تقابل دو فرهنگ اسلامی-ایرانی و غربی، حضور همه جانبه فرهنگ آمریکایی در کنار بهره‌مندی از ابزارهای نوین و کارآمد نه تنها در گرجستان بلکه در مقیاسی وسیع‌تر، در کل منطقه، توانسته از تأثیر حضور فرهنگی ایران بکاهد والرشتاین در مورد تأثیر جهانی فرهنگ غرب بیان می‌کند که: «غرب در درون مدرنیسم ظهور نمود، اما سایرین نه. بنابراین به ناچار اگر کسی خواهان مدرن بودن است مجبور است به شیوه یکسانی از لحاظ فرهنگی غربی باشد؛ یعنی اگر نه مذهب غربی، شخص مجبور است که زبان‌های غربی را بپذیرد و اگر نه زبان‌های غربی، وی مجبور است که در کم‌ترین حالت تکنولوژی غربی را بپذیرد که بر مبنای اصولی جهانی علم قرار دارد» (Wallerstein, 1990: 45). این امر همان تأثیر تحمیلی فرهنگ سرمایه‌داری در نظام جهانی مدنظر والرشتاین است.

پ. آذربایجان

در میان کشورهای قفقاز جنوبی، آذربایجان اهمیتی بسیار در سیاست خارجی جمهوری

اسلامی ایران داشته و شاید بتوان این کشور را اصلی ترین بستر اعمال دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در منطقه دانست و دلیل این امر وجود پیوندهای تاریخی-تمدنی و فرهنگی بسیار میان دو کشور از قرون پیش می‌باشد. از زمان های کهن، قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان در میان مرزهای جهان فرهنگی ایرانی به عنوان بخشی از تشکیلات متنوع کشوری ایران بوده است و سنت‌های ایرانی در این کشور تا اوایل قرن ۱۹ تسلط داشته است (Ter-Abrahamian, 2005: 121). اما علیرغم وجود اشتراکات بسیار فرهنگی، تمدنی-تاریخی و مذهبی، روابط دو کشور پس از استقلال در عرصه های مختلف دچار گسست بوده است. رویکرد ابوالفضل ایلچی بیگ^۱ نسبت به ایران و طرح مساله آذربایجان بزرگ تأثیر بسزایی بر تیرگی روابط دو کشور گذاشت. پس از آن و در دوران علی اف ها نیز هرچند سیاست خارجی متعادلی پیگیری شد، اما روابط دو کشور همچنان تا به امروز سرد باقی ماند (Sadegh-Zade, 2008: 4). همچنین باید تأکید داشت که هرچند عامل مذهب یکی از مشترکات فرهنگی میان ایران و آذربایجان محسوب می شود و آذربایجان پس از ایران بیشترین جمعیت شیعه را در اختیار دارد؛ اما عوامل متعددی موجب رنگ باختن این عامل در روابط طرفین شده است (Paul, 2015: 56). اکثریت جمعیت آذربایجان مانند ایران مسلمان شیعه اند اما رهبران این کشور سکولارند (Katzman, 2015: 19). زمانی که معاهده ترکمانچای (۱۸۲۸م) امضا شد، رود ارس مرز جدید میان روسیه، ایران و آذربایجان گردید. جنوب خط مرزی ارس، جمعیت شیعه آذری تحت کنترل رهبران شیعه ایران باقی ماندند درحالی که آنهایی که در شمال ارس بودند، درون روسیه ادغام شده و از شهرهای اصلی شیعه یعنی قم، مشهد و تبریز جدا شدند (Balci, 2004: 206). گام های متعدد اتخاذ شده توسط دولت مانند ایجاد کمیته دولتی برای امور مذهبی^۲ در ژوئن ۲۰۰۱ نشان می‌دهد که دولت تا چه حد تمایل به کنترل مذهب دارد (Balci, 2004: 211)؛ همچنین در این کشور زنان از پوشیدن حجاب در ملا عام منع شده‌اند (Aaron, 2013: 8). علاوه بر موارد مذکور باید گفت که در مجموع مناسبات جمهوری اسلامی ایران و آذربایجان از سال ۱۹۹۵ به بعد در

^۱. Abulfaz Elchibey

^۲. State Committee For Religious Affairs

وضعیت مناسبی نبوده و در میان اکثر دولتمردان آذربایجان نسبت به ایران دیدگاه نامساعدی وجود دارد (دهشیری، ۱۳۹۳: ۴۴۶).

اما در کنار جایگاه غیر قابل انکاری که جمهوری اسلامی ایران در عرصه فرهنگی و تمدنی در آذربایجان داشته و دارد، باید از برجسته تر شدن نقش بازیگری به نام ترکیه در سال‌های پس از استقلال آذربایجان در عرصه‌های مختلف به ویژه عرصه فرهنگی در این کشور یاد کرد. بر اساس نظریه نظام جهانی والرشترین معمولاً کشورهای شبه پیرامون، قدرت‌هایی منطقه‌ای محسوب می‌شوند که وجود آن‌ها برای ثبات سیاسی نظام جهانی لازم است و این قدرت‌ها به واسطه اختیاراتی که قدرت‌های مرکز به آن‌ها واگذار می‌نمایند، می‌توانند در سرریز منافع اقتصادی به مرکز کمک بسیاری نمایند. بر همین اساس می‌توان نقش ترکیه را در قفقاز جنوبی به طور اعم و در آذربایجان به طور اخص تبیین نمود. در اصل بر این اساس می‌توان ترکیه را قدرتی منطقه‌ای در قفقاز دانست که به واسطه اختیاراتی که قدرت مرکزی یعنی آمریکا به آن داده و در بسیاری از مسائل دست این کشور را در امور منطقه باز گذاشته، نه تنها توانسته به منافع منطقه‌ای خویش دست یازد بلکه در سرریز منافع در حوزه‌های مختلف به مرکز نیز نقش مؤثری داشته است. در همین راستا سیاست خارجی دولت ترکیه ضمن عدم تأکید بر عناصر صرف ایدئولوژیک و با تکیه عمده بر قدرت نرم، بیشتر دارای بعد منطقه‌ای است و وظیفه ترکیه را تبدیل شدن به کشوری مرکزی با حفظ میراث تاریخی و ژئوپلتیک خود می‌داند (عطایی، شکاری و عزیز، ۱۳۹۱: ۴۲). نمایانند ارزش‌های ترکی و نیز عمق تاریخی و فرهنگی‌اش، نیروهای فعال منطقه‌ای را بسیج کرده و فرصت‌هایی برای خلق حوزه‌های جدیدی از نفوذ را فراهم نموده است (Kalin, 2011: 10). در اصل آنکارا نقش یک قدرت نرم مهم را در سراسر قفقاز جنوبی از طریق پیونددهی تاریخی، فرهنگی و زبانی ایفا می‌کند (Boonstra, 2015: 10).

به طور کلی قدرت نرم به عنوان ابزاری تحلیلی در مطالعات سیاست خارجی ترکیه نمایان است و بخشی کلیدی از مباحث مطرح شده توسط احمد داوود اوغلو^۱ را شکل می‌دهد (Wastnidge, 2015: 365-366). توانایی قدرت نرم ترکیه از تاریخ، فرهنگ و جغرافیایش بر آمده است. دیپلماسی عمومی جدید ترکی بر اساس گسترش قدرت نرم ترکیه در بالکان، خاورمیانه و

^۱. Ahmad Davood Oghloo

قفقاز بنا شده است (Kalin, 2011: 5). ترک ها با تأکید بر پراکنش زبان ترکی به عنوان پنجمین زبان جهان، مؤلفه زبان را محور مغناطیس فرهنگی خود در منطقه قرار داده و از این مؤلفه با ایجاد شبکه های ماهواره ای مانند اوراسیا که ۲۴ ساعته در آسیای مرکزی و قفقاز برنامه پخش می کند، در جهت تعمیق روابط خود بهره می برند. همچنین تأسیس مدارس ترکی در این منطقه و نیز اعطای بورس به دانشجویان از جمله راهکارهای ترک ها در ایجاد قشر تحصیل کرده متمایل به آنهاست (آدمی و نوری، ۱۳۹۲: ۸). سریال های ترکی نیز به عنوان قدرت نرم دیپلماسی ترکیه در نظر گرفته می شوند و رشد آن ها نمونه موفقیت آمیزی برای جهانی سازی فرهنگی است و پیامدهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد (Arisoy, 2016: 137-138). تیکا^۱، کیزی لا^۲، وزارت گردشگری و فرهنگ، وزارت امور خارجه، تی آر تی^۳، بنیاد یونس امره^۴، آژانس سرمایه گذاری و حمایت، دفتر اطلاعات رسانه ای و دیگر مؤسسات، همگی در دیپلماسی عمومی ترکیه فعال هستند. همچنین تشکل های غیردولتی، سازمان های امدادرسان، سازمان های حقوق بشری، بنیادها، دانشگاه ها، رسانه و سایر بازیگران جامعه مدنی در راستای دیپلماسی عمومی ترکیه فعالیت دارند (Kalin, 2011: 21).

همزمان با فروپاشی شوروی، ترکیه عرصه اعمال قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی خویش را یافت و به دنبال ایفای نقشی مؤثرتر در مناطق استقلال یافته برآمد. در این میان آذربایجان مهمترین عرصه کنشگری منطقه ای ترکیه بوده است. در اصل در توسعه روابط دوجانبه ترکیه و آذربایجان عوامل تاریخی، سیاسی و ایدئولوژیکی، هویت ملی، میراث فرهنگی و معنوی ترکی مشترک، زبان، مذهب، فرهنگ و اخلاقیات همواره از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است (Uslu and Ok, 2013: 109).

ترکیه از سال های ابتدایی دهه ۹۰ سعی کرد همزمان با بروز علائم شکست کمونیسم در منطقه، خود را به عنوان نماد یک کشور دموکراتیک مدرن نشان دهد. در این راستا تلاش

^۱. Turkish International Cooperation and Development Agency. Tika

^۲. The Turkish Red Crescent (Kizilay)

^۳. The Turkish National TV (TRT)

^۴. Yunus Emre Foundation

بسیاری برای ایجاد اتحادیه کشورهای ترک زبان و ایجاد زبان مشترک ترکی نمود. گام های ابتدایی این روند ایجاد مدارس آموزش زبان ترکی و تغییر الفبای سیرلیک به لاتین بود. این اقدامات در آذربایجان با روی کار آمدن ایلچی بیگ به سرعت اجرا شد و گروه های مذهبی و رسانه ای ترک در آذربایجان به فعالیت پرداختند. ترکیه همچنین به ایجاد شبکه هایی به زبان ترکی در کشورهای قفقاز جنوبی اقدام نمود که با برنامه های گوناگون، رویکرد سکولار و ظاهری پیشرفته از ترکیه را به نمایش می گذاشتند. از زمان روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه ترکیه تلاش نمود تا خود را به عنوان کشوری مسلمان که توانایی سازگاری با ارزش های غربی دارد، نشان دهد (عطایی، شکاری و عزیزی، ۱۳۹۱: ۵۹). حفاظت و ترویج ارزش های مشترک مردم ترک در نهادهای مدرن سیاسی و فرهنگی و پروژه های فعال مراکز علمی شامل نشست های سران کشورهای ترک «ترکسوی»^۱ «دولت ها و جوامع ترک برای دوستی، برادری و همایش هایی برای همکاری» و مرکز آتاتورک در آذربایجان ارزشی مترقی و مهم است که در این راستا عمل می کند (Uslu and Ok, 2013: 109).

ترکیه در عرصه مذهبی آذربایجان نیز نقشی مهم برعهده دارد؛ مبلغین مذهبی فتح الله گولن^۲ در صحنه مذهبی آذربایجان سرمایه گذاری کرده اند و مدارس عالی و نیز مراکز آموزشی ویژه «آراز کورسلاری»^۳ را اداره می نمایند. علاوه بر این مدارس، روزنامه زمان،^۴ کانال تلویزیونی سامانیولو^۵ و ایستگاه رادیویی بورک اف ام^۶ نیز در گسترش اسلام سنی ترکی مشارکت دارند. جنبش اسلامی ترکی دیگری که توسط عثمان نوری توپباس^۷ اداره می شود و به انجمن نقشبندی نزدیک است، نیز در ارتقای اسلام سنی فعال می باشد. از سال ۱۹۹۱ این گروه تحت

^۱ . Turksoy

^۲ . Fethullah Gulen

^۳ . Araz Kurslari

^۴ . Zaman

^۵ . Samanyolu

^۶ . Burc FM

^۷ . Osman Nuri Topbas

تأثیر آموزه های عزیز محمود هدایی^۱ رهبر معنوی انجمن برادری که در قرن ۱۶ ظهور کرد، فعالیت های خیریه و تبلیغی دینی را در آذربایجان از طریق یک انجمن به نام بنیادی برای مساعدت با جوانان آذربایجانی^۲ که وجوهی را جمع آوری کرده و کمک ها را در میان مهاجران و نیازمندان توزیع می نماید، گسترش داد (Balci, 2004: 212-213). همچنین از سال ۱۹۹۰ همکاری های علمی- فنی و فرهنگی میان آذربایجان و ترکیه در مرکز توجه قرار گرفت مانند پروتکل مبادلات علمی- فنی و فرهنگی برای سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ که در ۱۰ ژانویه ۱۹۹۰ امضا گردید. همکاری های علمی میان ترکیه و آذربایجان از طریق آکادمی ملی علوم جمهوری آذربایجان و دانشگاه دولتی باکو نیز نقش مهمی در این راستا داشته است. در حوزه وزارتخانه های آموزش و بهداشت جمهوری آذربایجان، همکاری ترکیه با وزارتخانه های مربوطه و تبادل دانش آموزان، فارغ التحصیلان و کارمندان گسترش یافته و تبادل هنرمندان، خوانندگان و گروه های محلی، آثار هنرمندان، نمایشگاه ها، جشنواره های فیلم و روابط گردشگری به طور موفقیت آمیزی توسعه یافت (Uslu and Ok, 2013: 115).

بنابراین با توجه به فعالیت های ذکر شده، می توان ترکیه را مهم ترین بازیگر منطقه ای در حوزه دیپلماسی فرهنگی آذربایجان دانست که با عمل نمودن در راستای منافع غرب و با احیای رقابت دیرینه و تاریخی با ایران، عملاً مانع از بهره برداری این کشور از ظرفیت های فرهنگی خود در روابط با آذربایجان شده است و با اینکه آذربایجان جزئی از قلمرو ایران فرهنگی محسوب می شود و در حوزه فرهنگ، تاریخ و دین با ایران پیوندهای بسیار دارد، اثرات نامطلوب مجموعه ای از مشکلات امنیتی و سیاسی و حتی تاریخی در روابط طرفین در کنار عملکرد مؤثرتر دیپلماسی فرهنگی ترکیه در آذربایجان، عرصه را در این حوزه بر ایران تنگ نموده است. البته باید گفت که وجود همین اشتراکات باعث شده تا ایران در کنار ترکیه از نقشی شبه پیرامونی در آذربایجان برخوردار بوده و در نقش قدرتی منطقه ای، همچنان به عنوان رقیبی جدی برای ترکیه به حساب آید.

^۱.Aziz Mahmut Hudayi

^۲.Foundation for Assistance to Azerbaijani Youth

نتیجه گیری

منطقه قفقاز جنوبی یکی از مناطق مهم و استراتژیک برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود که همزمان با فروپاشی شوروی، جایگاه محوری خویش را در عرصه سیاست خارجی ایران به دست آورد. در این میان با تغییر در کانون قدرت از جنبه سخت افزاری به نرم افزاری و تأکید بر بهره‌گیری از شیوه‌های نوین دیپلماسی، لزوم اعمال کارآمد دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی که در آن بسترهای مناسب این امر مهیاست، احساس می‌گردد. وجود پشتوانه تاریخی و اشتراکات فرهنگی، تاریخی-تمدنی و مذهبی و احساس تعلق خاطر به وجود قطبی به نام ایران فرهنگی در منطقه، از جمله این فرصت هاست. اما وجود موانع داخلی و خارجی در این روند وقفه ایجاد نموده است. در کنار موانع داخلی مرتبط با مشکلات قانون گذاری و به ویژه اجرایی، موانع خارجی نیز نقش بسزایی در میزان موفقیت ایران در این عرصه داشته‌اند که شاید مهمترین آن‌ها وجود بازیگران قدرتمندی است که هر یک با ایفای نقش مؤثر خود در معادلات فرهنگی منطقه، به نحوی فرصت‌های موجود برای دیپلماسی فرهنگی ج.ا.ایران را به چالش کشیده‌اند؛ به طوریکه بر اساس اندیشه‌های والرش‌تاین این بازیگران با داشتن نقشی مرکزی و شبه پیرامونی، عرصه عمل را برای ایران تنگ کرده‌اند. در اصل کنشگری شایسته تر رقبای جمهوری اسلامی ایران در عرصه فرهنگی کشورهای قفقاز جنوبی یکی از دلایل به حاشیه رانده شدن جمهوری اسلامی ایران در این عرصه بوده است؛ به نحویکه هم اینک روسیه در ارمنستان، آمریکا در گرجستان و ترکیه در آذربایجان به عنوان مهمترین بازیگران فرهنگی شناخته شده‌اند. البته وجود بسترهای مناسب فرهنگی در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران به گونه ای است که موانع موجود نتوانسته‌اند به طور کامل ایران را از مدار فرهنگی منطقه دور سازند و بر این اساس می‌توان ایران را به ویژه در کشوری مانند آذربایجان در کنار ترکیه دارای جایگاهی شبه پیرامونی دانست. این در حالی است که در ارمنستان، روسیه و در گرجستان آمریکا قدرت‌های مرکزی در عرصه فرهنگی محسوب می‌شوند که نقش آفرینی مؤثر ایران در این زمینه را تحت الشعاع اقدامات خود قرار داده‌اند.

در پایان باید بیان داشت که علیرغم وجود موانع و مشکلات در عرصه دیپلماسی فرهنگی

جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی، نمی‌توان منکر فرصت‌ها و بسترهای فرهنگی مناسب در روابط ایران و کشورهای منطقه بود؛ به طوریکه با اتخاذ سیاست‌های مناسب‌تر و رفع موانع داخلی در حوزه دیپلماسی فرهنگی، هم می‌توان از فرصت‌های موجود بهره‌برد و هم به کاستن از اثرات چالش‌های خارجی امید داشت.

منابع فارسی

- آدمی، علی و مهسا نوری (۱۳۹۲)، «دیپلماسی فرهنگی ترکیه در آسیای مرکزی: فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۸۳.
- حسن‌خانی، محمد (۱۳۸۴)، «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، *دو فصلنامه دانش سیاسی*، شماره ۲.
- خرازی‌محمودندی‌آذر، زهرا (۱۳۸۸)، «تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها»، *مجله مدیریت فرهنگی*، سال سوم، شماره ۶.
- داداندیش، پروین و افسانه احدی (۱۳۹۰)، «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره اول.
- درخشه، جلال و مصطفی غفاری (۱۳۹۰)، «دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام فرصت‌ها، اقدامات، اولویت‌ها و دستاوردها»، *فصلنامه مطالعات فرهنگ ارتباطات*، سال دوازدهم، شماره ۱۶.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۳)، *دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیمبر، رضا و احمدعلی مقیمی (۱۳۹۴)، «منافع ملی و شاخص‌های دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره چهارم، شماره ۱.
- صالحی‌امیری، سیدرضا و سعید محمدی (۱۳۸۹)، *دیپلماسی فرهنگی*، تهران، انتشارات ققنوس.
- عطایی، فرهاد، حسن شکاری و حمیدرضا عزیزی (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی دولت عدالت و توسعه ترکیه در منطقه قفقاز جنوبی»، *فصلنامه راهبرد*، سال بیست‌ویکم، شماره ۶۳.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.

English Source

- Aaron, Misera (2013), "To Each Their Own: The Southern Caucasus and Iranian Influence", *Policy Department*, Directorate-General for External

Policies, March.

- Ahadi, Afsaneh (2013), "Public Diplomacy in The Middle East: A Comparative Analysis of The U.S. and Iran", *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol.4, No.1.
- Arisoy, Cansu (2016), "Turkish Series: Products of Popular Culture and Tools for Inclusive Globalization", *Online Journal of Communication and Media Technologies*, Vol.6, Issue.1, January.
- Balci, Bayram (2004), "Between Sunnism and Shiism: Islam in Post-Soviet Azerbaijan", *Central Asian Survey*, Vol.23, No.2, June.
- Boonstra, Jos (2015), "The South Caucasus Concert: Each Playing Its Own Tune", *A European Think Tank for Global Action, FRIDE*, No.128, September, at: <http://www.fride.org>.
- Bugajski, Janus (2010), "Georgian Lessons Conflicting Russian and Western Interests in The Wider Europe", *Center For Strategic and International Studies (CSIS)*, November.
- Cummings, Milton. C. (2001), *Cultural Diplomacy and the United States Government: A Survey*, Washington, DC: Center for Arts and Culture.
- El-Ojeili, Chamsy (2014), "Reflections on Wallenstein: The Modern World System, Four Decades On", *Critical Sociology*, Vol.41, No. 4-5.
- Grincheva, Natalia (2015), "Democracy for Export: Museums Connect Program as A Vehicle of American Cultural Diplomacy", *Curator the Museum Journal*, Vol.58, No. 2, April.

- Kalin, Ibrahim (2011), "Soft Power and Public Diplomacy in Turkey", *Perceptions*, Vol.16, No. 3, autumn.
- Katzman, Kenneth (2015), "Iran's Foreign Policy", *Congressional Research Service*, September.
- Kiss, Anna-Maria (2013), "Russian View on South Caucasus: A Teetering Policy of Pragmatism", *Cultural Relations Quarterly Review*, Winter.
- Kumar, Anand and Frank Welz (2001), "Culture in the World-System: An Interview with Immanuel Wallenstein", *Social Identities*, Vol.7, No. 2.
- Laruelle, Marlene (2015), "The Russian World Russia's Soft Power and Geopolitical Imagination", *The Center on Global Interests (CGI)*, Washington D.C.
- Mankoff, Jeffrey (2012), "The Big Caucasus Between Fragmentation and Integration", *Center For Strategic and International Studies (CSIS)*, March.
- Mark, Simon (2009), "A Greater Role for Cultural Diplomacy, Discussion Papers In Diplomacy", *Netherlands Institute of International Relations*, Clingendael and Antwerp University, April.
- Paul, Amanda (2015), "Iran's Policy in the South Caucasus between Pragmatism and Realpolitik", *European Policy Centre (EPC)*, May.
- Proedrou Filippou and Christos Frangonikolopoulos (2012), "Refocusing Public Diplomacy: The Need for Strategic Discursive Public Diplomacy", *Diplomacy and Statecraft*, No. 23.
- Robinson, William. I. (2011), "Globalization and the Sociology of Immanuel

- Wallenstein: Acritical Appraisal", *International Sociology*, Vol.26, No. 6.
- Sadegh-Zadeh, Kaweh (2008), "Iran's Strategy in the South Caucasus", *Caucasian Review of International Affairs*, Vol.2, No.1.
 - Ter-Abrahamian, Hran (2005), "On The Formation of The National Identity of The Talishis in Azerbaijan Republic", *Iran And the Caucasus*, Vol.9, No.1.
 - Uslu, Ramazan and Nuri Ok (2013), "Common Cultural And Spiritual Values, and The Role of Historical Factors in The Development of Azarbaijan - Turkey Economic Relations", *West East Journal of Social Sciences*, Vol. 2, No 2.
 - Wallerstein, Immanuel (1990), "Culture as the Ideological Battleground of the Modern World-System, Theory", *Culture and Society*, Vol.7.
 - Wallerstein, Immanuel (2000), "Globalization or the Age of Transition? A Long-Term View of the Trajectory of the World System", *International Sociology*, Vol.15, No.2.
 - Wallerstein, Immanuel (2004), "Cultures in Conflict? Who Are We? Who Are The Others?", *Journal of The Interdisciplinary Crossroads*, Vol.1, No. 3.
 - Wastnidge, Edward (2015), "The Modalities of Iranian Soft Power: From Cultural Diplomacy to Soft War", *Politics*, Vol.35, No.3-4.
 - Yablokov, Ilya (2015), "Conspiracy Theories as a Russian Public Diplomacy Tool: The Case of Russia Today (RT)", *Politics*, Vol.35, No.3-4.